

دکتر سید جعفر شهیدی

استاد دانشگاه طهران

همبستگی های تمدن اسلامی

از این عنوان مقصود آن نیست که همبستگی های مسلمانان از جهت اشتراك در تكالیف فردی مورد بحث قرار گیرد (یعنی تكالیفی که از جهت الزام و توجیه بعالم مابعدالطبیعه، و از جهت اجراء عمل مردمانی که مكلف باجرای آن تكالیف اند، بستگی دارد). در این بحث مطلقا به جنبه های تشریعی نظری نیست و اگر هم بعضی زمینه های بحث چنین توجیهی را اقتضا کند آن توجه تبعی است نه اصلی. در این بحث می خواهیم دورنمای محیط پهناوری را در ذهن خود مجسم کنیم که در آن بیش از نیم میلیارذ انسان زندگی می کردند، انسانهایی که از نژادهای گوناگون بودند، انسانهایی که رنگ پوست، استخوان بندی، تناسب اندام و حتی عاداتها و سیاست های خانوادگی آنان اختلاف داشت و در بعضی زمینه ها سیاست اجتماعی آنان نیز هماهنگ نبود، ولی از جانب دیگر برای این جماعت های انبوه وحدتی بتمام معنی حکومت می کرد، وحدتی از جهت طرز تفکر در جهان و انسان هایی که در این جهان زندگی می کنند، وحدتی که همه آنها را نسبت به حفظ حقوق یکدیگر و احترام متقابل به یکدیگر مكلف می کرد. چنانکه انسانی در مشرق عالم برای انسانی در مغرب عالم حقوقی را محترم می شمرد که برای خود و کسان خود محترم می شمرد.

اگر به نقشه سرزمینهای اسلامی در دنیای قدیم نگاه کنید - و آن نقشه امروز هم فرقی با گذشته ندارد، زیرا ما از دید سیاسی بدان نگاه نمی کنیم تا تغییر مرزها موجب بهم خوردن وحدت شود، بلکه از دریچه چشم افکار و معتقدات ملی بدانها مینگریم بنابراین خواهش میکنم یکبار دیگر هم که شده به آن نقشه نگاه کنید - در مقابل خود دنیای بزرگی را می بینید که از جانب شرق و غرب از آسیای مرکزی تا کنار اقیانوس اطلس و از شمال به - جنوب از ماورای دریای سیاه و کوههای قفقاز تا اقیانوس هند و جنوبی ترین قطعه های افریقا گسترده است، این سرزمین پهناور که بخاطر حرکت و کوشش و فرهنگ پیشرفته اش شایسته است دنیای قدیم خوانده شود با همه اختلاف و عوارض جغرافیائی از پستی و بلندی، با همه مردمش از سیاه و سفید و زرد و کوتاه قامت و بلند اندام، با سرزمینهایش که از مناطق پر برف و ریگهای سوزان و صحراهای خشك و جنگلهای انبوه تشکیل می شد، از چنان وحدتی برخوردار داشت که نظیر آنرا تاریخ قدیم و دنیای جدید بیاد ندارد.

آیا شگفت نیست که کسی از کنار کوههای هندو کش برای بیفتد و تا قلب اسپانیا پیش برود و این مسافت دراز را هم با تنها وسیله نقلیه آن روز یعنی شتر یا الاغ پیماید. و در هر سرزمین که رسید مردمی را ببیند که مانند او فکر می کنند، دین او را دارند، خدای او را می پرستند و چون او بامانت و حفظ حدود یکدیگر معتقدند.

آیا عجیب نیست که دانشمندی درچنین قلمرو وسیع بهر شهری درآید کرسی درس را برای خود آماده ببیند و دانش جوئی قدم بهر مدرسه بنهد، جا و خوراک و وسایل آسایش برای او مهیا باشد، نه کسی از او برگ شناسائی طلب کند، و نه رنگ پوست موجب مزیتی یا سبب نکوهشی برای وی باشد. مگر همبستگی جز اینست؟ و کدام همبستگی میتواند چنین اثر مهمی را در خارج بوجود آورد؟ یکی از خاور شناسان آلمانی که قطعاً بیشتر خوانندگان گرامی نام او را شنیده‌اند. «آدام متز» کتابی در تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری نوشته است کتابی است مفصل و بزبانهای مختلف ترجمه شده و گویا ترجمه فارسی آن هم آماده گردیده است. (۱) این کتاب بسیار سودمند است و مخصوصاً برای دانش جویانی که در جامعه شناسی اسلام و ایران تتبع میکنند خواندن آن ضرورت دارد. مؤلف در فصلی از کتاب خود چنین مینویسد:

مسلمانانی میتوانند درچنین سرزمین پهناوری از نقطه‌ای به نقطه دیگر بروند. در طول این مسافت هر جا می‌رفت مردمی را می‌دید که خدای او را می‌پرستند و به قبله او نماز می‌خوانند و عادات و وضع زندگی آنان کم و بیش مانند خود اوست. در این سرزمین پهناور عملاً قانونی وجود داشت که مسلمانان را در حکم هم شهری و هم وطن میدانست نه کسی میتواند آزادی او را سلب کند و نه آنکه به حقوق وی تجاوز نماید. وقتی ناصر خسرو در قرن پنجم هجری جهانگردی خود را آغاز کرد و آن سفر دور و دراز را به پایان رسانید هیچگاه آن دشواریها را ندید که یک آلمانی در قرن دوازدهم هجری با آن روبرو میشد. (۲)

شگفت این است که آن وحدت که در جهت اجرائی و بهره برداری از این تمدن وجود داشت در تکوین هسته مرکزی و پایه ریزی این تمدن نیز عیناً دیده میشود. واضح تر اینکه این تمدن گسترده را ملتی خاص یا نژادی معین بوجود نیاورد، بلکه ملت‌های مختلف با فرهنگ‌های گوناگون، بسیار مترقی و یا پیشرفته، نخست اصلی را پذیرفتند - اصل توحید و تسلیم بی‌قید و شرط برابر قدرتی نامحدود و لایزال - سپس اصل دیگری را بر روی آن بنا کردند - زندگی آمیخته به مسالمت و همکاری همه جانبه برای تحقق يك هدف یعنی بر خورداری جهان از عدالت اجتماعی.

بدیهی است که سهم ملت‌ها در پی‌ریزی این تمدن به نسبت فرهنگ آن مختلف بود، چنانکه برای ایران بخاطر فرهنگ پیشرفته‌اش و برای مصر و یا دیگر کشورها بخاطر سابقه آنان در تمدن باید سهم بیشتری قائل شد ولی فراموش نباید کرد که این ما هستیم که چنین تمدنی را طبقه بندی می‌کنیم، اما کسی که در تاریخ تمدن اسلامی تتبع میکند خواهد دید که هیچگاه دانشمندان این سرزمینها برای خود برتری یا حق تقدمی نسبت به دیگری قائل نبوده‌اند و با اعتقاد به برادری و برابری در مقابل قانون دینی، اجر خود را به عهده خدای خویش واگذار کرده‌اند که میفرماید: ان اکرمکم عندالله اتقیکم (همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست).

۱- دوست همکار فاضل من آقای دکتر محمد رضا شفیع‌ی کدکنی مؤده دادند که ایشان از کار ترجمه کتاب فراغت یافته‌اند و امید است هر چه زودتر بیچاپ برسد.

۲- الحضارة الإسلامية فی القرن الرابع ج ۱ ص ۴

حاصل این کوشش دسته جمعی و همه جانبه بوجود آوردن محیطی مناسب بود که هر کس بتواند استعداد خود را بکاربرد و حاصل رنج خویش را در راه استفاده دیگران قرار دهد. نتیجه آنکه اگر فرصتی پیدا کنید و کتابهای جغرافیای قرن چهارم و پنجم اسلامی را مطالعه کنید، خواهید دید، کمترین شهر و حتی دهکده ای است که از آن دو یا چند عالم برخاسته باشد. البته مقصودم علم فقه و اصول شقایق دینی نیست، هر چند این دو علم را بخاطر شرافت موضوع در رتبه اول قرار میدادند، اما رشته های دیگر علوم از پزشکی، داروسازی، مهندسی، و حتی بازرگانی و دام پروری و تربیت پرندگان نیز اهمیت خود را دارا بود.

در اینجا نکته دیگری را باید یادآور شوم و آن اینست که دقت در تاریخ این ملتها نشان میدهد که در چنین دنیای گسترده مردم و حکومتها هر يك برای خود روش خاصی داشتند و جز در موارد استثنائی که وضع فوق العاده و وظیفه سپاهیگری را بعهده اشخاص میگذاشت، در بقیه موارد مردم بکار خود و حکومتها به کوشش خویش سرگرم بودند و به تعبیر دیگر علم و سیاست هیچگاه در کار یکدیگر مداخله ای نداشت و یکی از دویرو بهیچوجه در صدد آن نبود که نیروی دیگر را استثمار کند.

در اینجا بد نیست به پاره ای از اسناد تاریخی توجه کنیم :

ابن خلکان از ابن فرضی مؤلف تاریخ علمای اندلس نویسد :

ابو غالب لغوی قرطبی متوفی سال ۴۳۶ ه. ق. چون کتاب خود را در علم لغت تألیف کرد ابوالجیش مجاهد بن عبدالله عامری هزار دینار واسبی و جامه ای برای او فرستاد و خواهش کرد که بر کتاب خود جمله ای کوتاه بیفزاید که «این کتاب را ابو غالب برای ابوالجیش نوشته است.» ابو غالب گفت چگونه ممکن است در مقدمه کتابی که برای منفعت مردمان نوشته ام اسم دیگری را بنویسم و آن هدیه ها را پس فرستاد. وقتی خبر به مجاهد رسید بزرگواری او را ستود و آنچه را برای وی فرستاده بود دوبار برگرد. (۱) و باز در تاریخ بیهقی می خوانیم که چون طغرل به نشابور رسید قاضی صاعد نزد او رفت و گفت... من حق ترا بدین آمدن بگزاردم و نیز نیایم که بعلم خواندن مشغولم و از آن بهیچ کار دیگر نپردازم... طغرل گفت رنج قاضی نخواهم بآمدن بیش از این... (۲)

حتی در سخت ترین شرایط و در آشفته ترین اوضاع طبقه فاضل ملت همچنان به کوشش علمی خود میپرداختند و حاصل تحقیقات دانشمندان در دسترس ملتها قرار می گرفت. اگر محمود غزنوی ابوریحان بیرونی را به دربار خود میخواند بخاطر آن بود که زینت دستگاه او باشد نه وسیله اجرای افکار وی، چنانکه پس از گذشت بیش از ده قرن هنوز هم در بعضی کشورهای اسلامی و از جمله کشور ما دولتها و ملتها دانشمندان را بخاطر دانش وی بزرگ میدارند و احترام علم بخاطر علم هنوز هم ملاحظه میشود.

بسیار اتفاق می افتاد که قطعه ای از مملکت در مدت نیم قرن دوبار دست بدست شود و از

۱- وفیات الاعیان ذیل ترجمه ابو غالب تمام ابن غالب.

۲- بیهقی. دکتر فیاض ص ۵۵۴

پادشاهی یا حاکمی پادشاه یا حاکم دیگری رسد، اما در تمام این کشمکش های سیاسی ملت ها رابطه معنوی و فکری خود را با یکدیگر نمی بریدند و دانشمندان و حکومتها هر یک که حدود هم را محترم می شمردند.

در همان سالها که در مشرق ایران بین سلطان محمود غزنوی و بازماندگان آل سامان جنگهای خونین در گرفته بود و در روزگاری که غلامان ترك در بغداد هر چند گاه خلیفه ای را برداشته و خلیفه دیگر بجای او می گماردند، دانشمندان لحظه ای از فرائض خود غافل نمی ماندند و بین سمرقند و بغداد یا بغداد طنجیه مسائل علمی رد و بدل میشد و شگفت اینست که گاهی مسائل از بلخ یعنی نقطه شرقی این سرزمین پهناور به قرطبه یعنی نقطه غربی آن سرزمین میرسید و پس از مدتی که از نیم سال بیشتر نمیشد پاسخ مسائل را بصورت کتابی تدوین شده برای پرسنده می فرستادند. گمان میکنم توضیح و نشان دادن نمونه کافی باشد ولی اجازه بدهید پیش از نتیجه گیری داستان کوتاهی را که در این زمینه است و نشان بارزی از چنین تمدن گسترده ایست بگویم داستانی که شاید همه شما آنرا خوانده اید. من نمیدانم این داستان از جهت تاریخی تا چه اندازه ارزش دارد، حال آن ما ندانیم دیگر داستانهاست، ولی اگر اصل داستان از حقیقت دور باشد آنچه داستان درباره آن آمده است حقیقتی تاریخی است. میگویند:

«لاحان رود جیحون از نظام الملك اجرت خواستند و او حواله به انطاکیه شام کرد. دریا نوردان شکایت به پادشاه بردند که: چگونه بخاطر مبلغی جزئی این همه راه را طی کنیم. پادشاه از نظام الملك حکمت اینکار را پرسید و او گفت خواستم تا آنانکه پس از ما عهده دار ملك میگردند، بدانند گسترش حکومت ما تا کجا بوده است. این پاسخ شایان توجه است، ولی شگفت تر دنبال داستان است. پادشاه گفت بسیار خوب اما تکلیف این مردم چیست، و چگونه خود را از خراسان بشام برسانند. نظام الملك گفت نیازی به چنین مشقت نیست که ده نیم برات خود را کم کنند و پول آنرا از بازار شهر خود بگیرند. این اندازه توسعه روابط تجارتي و امنیت اقتصادی در عصری است که نه بانکی بود نه تلگراف و تلفونی، تنها وسیله ارتباط تجارتي سربود والاغ. حال جا دارد پرسید چه نیروئی چنین همبستگی را بین شرق و غرب بوجود آورده بود و چه قوه چنین تجارت گسترده ای را تضمین میکرد. بنده در این باره اندك جستجو نکرده ام ولی حاصل تحقیقات مختلف و سنجیدن ارزشها بدو چیز منتهی شده است که از این دو باز یکی لازمه دیگری است: یکی ایمان و دیگری مقدم داشتن مصلحت اجتماعی بر مصلحت فردی. و در این جا بد نیست باز هم نمونه ای از تاریخ را شاهد بیاورم. مطلبی که در کتابی جغرافیائی آمده است. کتاب فارسنامه ابن بلخی. مؤلف ضمن وصف شهر کازرون چنین مینویسد:

«بروزگار مقدم چنان بودی که بیاعان بارهای کازرونی در بستندی و غربا بیامدندی و همچنان در بسته بخریدندی بی آنکه بگشادندی، از آنکه بر بیاعان اعتماد داشتندی و بهر شهر که میردندی و خط بیاع بدان عرض کردندی بسود باز خریدندی ناگشاده، چنانکه وقت بودی که خرواری کازرونی بده دست برفتی ناگشاده» (۱). «آنچه بنظر شگفت می رسد این است که

درطول بیش از نه قرن، حوادث بزرگ و کوچکی در این سرزمین پهناور پدید شده است و کوششها کرده‌اند تا اساس این وحدت درهم ریخته شود. لکن چون این وحدت چنانکه گفتیم از ایمان مردم سرچشمه میگیرد و جزء فکر و خون ملتها شده است، هنوز هم آثار بارز آن دیده میشود.

در چند روز گذشته توفیقی نصیب بنده شد که بعنوان نماینده ایران در کنفرانس اسلامی قاهره شرکت کنم* در این کنفرانس بیش از یکصد نماینده از پنجاه و سه کشور شرکت داشتند از نژادهای مختلف و کشورهای مختلف، کشورهای مسلمان مانند ایران، پاکستان، سوریه. کشورهای غیر اسلامی مانند امریکای لاتین، روسیه شوروی، ژاپن، فرانسه، یوگسلاوی.. این نمایندگان نه تنها در زبان و عادات بلکه در رنگ پوست هم با یکدیگر اختلاف داشتند. ولی چون بحث از مسائلی بمیان می‌آمد که از تمدن و معارف اسلامی سرچشمه میگرفت هیچگونه اختلافی در طرز تفکر سیاه افریقائی و قهوه‌ای پوست مالایائی و سفید پوست آسیائی دیده نمیشد. جهان بینی اسلامی در همه آنان یکسان بود و ارزش انسان و فکر انسانی را همه یک نوع درک میکردند. با آنکه از لحاظ اختلاف جغرافیائی تقریباً از آخرین نقطه شرق و غرب عالم آمده بودند. اگر سقوط بغداد را نسبت بمناطق شرقی مبداء پراکندگی ملل اسلامی بگیریم هفتصد و پنجاه سال، و اگر استقلال مجدد ایران را حساب کنیم یازده قرن و نیم و اگر به سقوط حکومت امویان در اندلس نسبت به ممالک غربی بگیریم در حدود ده قرن است که کشورهای اسلامی و یا مسلمانانی که در کشورهای غیر اسلامی بسر میبرند از لحاظ سازمان سیاسی و اداری ارتباطی با یکدیگر ندارند، بلکه عوامل گوناگونی که زائیده محیط و شرایط زمان و مکان بوده است در هر کشوری بوجود آمده است و میباید این عوامل وحدت اسلامی را بهم بزنند ولی چنانکه گفتیم و چنانکه می‌بینیم این وحدت برخلاف گذشت زمان و برخلاف مقتضای علل و اسباب همچنان پا برجاست و سبب اصلی آن اینست که شرایط سیاسی تمدن اسلامی زائیده کوشش حکومتی و سیاست واحدی نیست که با سقوط آن از بین برود بلکه حکومتها بودند که میکوشیدند از تعلیمات وسیع اسلام الهام بگیرند و خود را با این تمدن منطبق سازند.

پرتال جامع علوم انسانی

* شرح این مسافرت ادبی و ایمانی با تصاویر گوناگون از شماره آینده در مجله یغما منتشر می‌شود. به دانش پژوهانی که به استحکام روابط فرهنگی ایران و مصر و دوستی این دو ملت باستانی علاقه دارند مطالعه آنرا توصیه می‌کنیم. (مجله یغما)